



**دکتر محمد محمودیان شوشتری**

**عضو هیأت علمی بازنشسته دانشکده مهندسی**

**سال بازنشستگی: ۱۳۸۹**

دکتر محمد محمودیان شوشتری در اول خرداد ماه سال ۱۳۱۹ در شوشتر در یک خانواده مذهبی متولد شد. او فرزند چهارم از یک خانواده ۱۰ نفره می‌باشد، دو خواهر خود را در طفولیت از دست داده و همراه بقیه اعضای خانواده، سه پسر و سه دختر در خانه قدیمی خود در شهرستان شوشتر زندگی ساده و سنتی داشتند.

به تدریج دختران خانواده به خانه بخت رفتند و از سال ۱۳۳۵ به بعد پدر و مادر با سه پسر در خانه‌ی خود روزگار می‌گذرانیدند. محمد پسر بزرگ خانواده بود. پدرش فردی بی‌سواد و بازاری بود که عموماً در کاروانسرای آب‌گنده (اوگنده به زبان محلی که این کاروانسرا در زمان حال وجود ندارد) به صورت انفرادی و گاهی با شراکت برادر بزرگ‌تر خود به کار خرید و فروش کالا به‌ویژه انواع خرما، گندم، جو و پشم مشغول بود. مادر محمد سواد خواندن قرآن و ادعیه‌ها را داشت و قادر به خواندن روزنامه نیز بود.

**دکتر محمد محمودیان شوشتری خلاصه زندگی خود را چنین شرح می‌دهد:**

مادر من زن باهوشی بود و حافظ اکثر سوره‌های کوچک قرآن و ادعیه‌ها بود. به یاد دارم که در ماه‌های رمضان دعا‌های افتتاح، سحر و ادعیه‌های کوچک را سریع و بدون وقفه از حفظ می‌خواند. او معلم قرآن بود و در خانه ما به بچه‌های همسایه و محله به‌ویژه دخترها، قرائت قرآن یاد می‌داد. { } { } بازی‌های من با بچه‌های دیگر در کوچه‌های خاکی قدیم شوشتر با همسالان محله بود. { } { } من در ۶ سالگی و یک سال زودتر از سن قانونی (در زمان ما سن قانونی برای رفتن به مدرسه ۷ سال بود) به مدرسه رفتم. نام دبستان ما مدرسه سپه بود. مدرسه خانه‌ای قدیمی با اتاق‌های زیاد و تنگ و تاریک بود. این خانه متعلق به خانواده مولا بود. محل مدرسه در بخش شمالی شوشتر قدیم بود. بعدها که شوشتر را خیابان‌کشی کردند، خانه مولا یعنی ساختمان مدرسه سپه را خراب کردند. محل فعلی فلکه اصلی شوشتر واقع در منتهی الیه خیابان طالقانی، محل خانه مولا یعنی مدرسه سپه قدیم می‌باشد. اسامی معلم‌های دبستان خود را به یاد دارم. متأسفانه هیچ کدام از آن‌ها زنده نیست. خداوند آن‌ها را رحمت کند. معلمین من در کلاس‌های اول تا چهارم ابتدائی به ترتیب آقایان فرامرزی، روشن، شرف‌الدین و آغاز بودند. مرحوم شرف‌الدین آخوندزاده‌ای خطاط بود. در کلاس‌های پنجم و ششم معلم‌ها تخصصی بودند. ریاضیات (حساب و هندسه) را مرحوم چیت‌ساز، ادبیات را مرحوم کاشی‌ساز درس می‌دادند. قرآن و شرعیات را آقای انصاری درس می‌داد و معلم انشای من شهید سید محمدجواد شرافت بود. گاهی که شهید شرافت غایب بود، مرحوم خلیل مستوفی (مالک خانه مستوفی محل فعلی رستوران سنتی مستوفی) که مدیر مدرسه بود به جای او به کلاس ما می‌آمد. شهید شرافت مردی مذهبی و سیاسی بود و از همان ایام فعالیت‌های سیاسی می‌کرد. به خوبی به یاد دارم که او در جریان ملی شدن صنعت نفت در سالهای اواخر دهه ۳۰ قرن ۱۴ شمسی (سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی) فعال بود. پس از ملی شدن صنعت نفت اولین تابلوی «شرکت ملی نفت ایران» را که با خط بسیار درشت و زیبا تهیه شده بود و در بالای یک کامیون باری نصب شده بود با کبکبه و دبدبه خاصی به شوشتر آوردند. جمعیتی انبوه همراه ماشین شادی‌کنان و شعارگویان در حرکت بودند. شهید شرافت و تعدادی دیگر سوار بر آن کامیون به دور تابلو جمع بودند. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در سال ۱۳۵۹ شهید شرافت از طرف مردم شهرستان شوشتر به عنوان اولین نماینده شهرستان شوشتر در مجلس شورای اسلامی انتخاب گردید. شهید شرافت در انفجار حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ همراه با شهید دکتر بهشتی و عده‌ای دیگر به شهادت رسید.

من اولین بچه‌ای بودم که در خانواده به مدرسه رفتم. خواهران بزرگ‌تر به مکتب‌خانه رفته بودند و سواد قرآنی داشتند. در خانه فرد باسوادی را برای کمک و راهنمایی در دروس مدرسه در کنار خودم نداشتم. یاد می‌آید که سخت‌ترین درس برایم جغرافی بود، که باید نقشه می‌کشیدیم. وسایل و امکانات لازم را نداشتم و کسی نبود به من کمک کند. معلم جغرافی من مرحوم کاشی‌سازی که یک بار نام شبه جزیره کامپانکا در سیبری را از من پرسید و من نتوانستم کلمه را درست تکرار کنم او هم از کمر مرا گرفت و با یک دست بلند کرد و در طاقچه بلندی که در دیوار بود به عنوان تنبیه گذاشت که خاطره‌ای فراموش نشدنی را برای من رقم زد. این طاقچه بلند را به زبان شوشتی «رفک» می‌گویند.

در دروس ریاضی با استعداد بودم. معلم ریاضی تا سوال خود را بر روی تخته سیاه می‌نوشت، من به صورت ذهنی آن را حل کرده و به محض تمام شدن نوشتن صورت مسئله، جواب آن را می‌گفتم. همیشه در کلاس ریاضی حرفی برای گفتن داشتم. آنروزها خانه مسکونی ما در شوستر برق نداشت و برای روشنایی از یک چراغ فانوس نفتی در منزل استفاده می‌شد. من شب‌ها پای همان چراغ روی گلیمی می‌نشستم و تکالیفم را انجام می‌دادم. بعد از گرفتن مدرک ششم ابتدایی، پدرم می‌گفت، درس کافی است و باید بروی کسب و کاری برای آینده خودت یاد بگیری. اما مادرم اصرار داشت که من درس را ادامه دهم. در نهایت حرف مادرم به کرسی نشست و من وارد دبیرستان شدم. البته در آن زمان هنوز یک دبیرستان کاملی در شوستر نبود و فقط کلاس‌های هفتم و هشتم دبیرستان بود. بعد از آن با تلاش‌های فراوان و پیگیری بچه‌ها و والدین آنها و بزرگان شوستر کلاس نهم نیز پایه گذاری و افتتاح شد. ما هیچ‌گاه تا مقطع کلاس دوم دبیرستان دبیر متخصص نداشتم، مثلاً لیسانس فیزیک، ریاضی و غیره. هر فردی که در فیزیک یا ریاضی اطلاعاتی داشت به عنوان دبیر به ما تدریس می‌کرد. به بیان دیگر دبیر فیزیک ما لیسانس فیزیک نداشت و دبیر ریاضی هم مدرک تخصصی ریاضی نداشت اکثر دبیران هم دیپلمه بودند. پس از افتتاح کلاس نهم، برای ما دبیران فیزیک (احمد لسانی)، طبیعی (محمدعلی قلمبر)، ادبیات (غلامعباس حیدری) آورده شد. بعد از کلاس نهم، کلاس دهم نیز با تلاش زیاد راه افتاد. البته دو ماهی از سال تحصیلی گذشت تا مجوز تاسیس کلاس دهم صادر شد. آقای قلمبر فرزند مردی از اهالی دزفول بود که در شوستر زندگی میکرد او از دانشسرای عالی تهران با کسب رتبه اول مدرک لیسانس گرفته بود. وی بسیار باسواد و منضبط بود. و معلم خیلی خوبی هم بود. دروس طبیعی و شیمی را به ما تدریس می‌کرد و در

حقیقت بهترین دبیر متخصص ما به شمار می‌آمد. سال دهم باید انتخاب رشته می‌کردیم و من به ناچار رشته طبیعی را انتخاب کردم زیرا تنها رشته‌ای که در دبیرستان ما به‌راه افتاده بود، رشته طبیعی بود. چون آقای قلمبر شاگرد اول دوره خود در دانشسرای عالی تهران شده بود به او بورسیه وزارت علوم برای ادامه تحصیل اعطا شد و برای ادامه تحصیل باید به خارج از کشور می‌رفت. او در اواسط سال تحصیلی کلاس دهم ما، عازم آمریکا شد و فرصت نکرد از ما امتحان ثلث بگیرد و بر اساس ارزیابی‌های خودش به ما نمره داده بود. به من دوتا نمره ۱۶ در درس‌های طبیعی و شیمی داد. و این دو نمره حداکثر نمرات در کلاس بودند. این کار او در من تاثیر عمیقی گذاشت. و او در حقیقت اولین مشوق من بود. او مرا و استعدادم را باور کرده بود و من نیز احساس کردم توانایی‌هایم بیش از آنچه هست که خودم تصور می‌کنم.

بعد از سال دهم باز به دنبال کسب مجوز برای تاسیس کلاس یازدهم بودیم. تلاش‌های فراوان توسط همگان انجام شد و با افراد زیادی ملاقات کردیم. به ملاقات مرحوم حاج محمد ابریشمکار که دوره‌هایی نماینده مجلس شورای ملی بود و نیز شکرالله‌خان کلانتر (بزرگ خاندان کلانتر) که از انسانهای سرشناس و با نفوذ شهر بود رفتیم، و در نهایت مجوز کلاس یازدهم را هم گرفتیم. در آن ایام کم‌کم به تعداد دبیرهای با مدرک لیسانس و متخصص ما نیز اضافه می‌شد. آقایان مجید فروتن دبیر ریاضی و ابو دبیر طبیعی به جمع دبیران قبلی ما پیوستند.

آقای ابوفردی بسیار باسواد و پخته بود و از اراک آمده بود و به ما درس طبیعی می‌داد. آقای فروتن هم دبیر ریاضی ما شد. بعد از تاسیس کلاس یازدهم در فکر راه اندازی کلاس دوازدهم افتادیم. با تلاش‌ها، پیگیری‌ها و مساعدت‌ها، مجوز تاسیس کلاس دوازدهم هم صادر شد.

در کلاس دوازدهم یک همکلاسی جدید به نام آقای جمشید فتحی‌زاده پیدا کردم. آن زمان بچه‌ها بعد از کلاس ۹ می‌توانستند به دانشسرای مقدماتی بروند و بعد از گذراندن ۲ سال معلم دبستان شوند. اگر در دانشسرا شاگرد اول می‌شدند می‌توانستند به دبیرستان برگشته و با گذراندن درس‌های سال دوازدهم دیپلم کامل خودشان را هم بگیرند. آقای فتحی‌زاده از آن دسته دانش‌آموزانی بود که به دانشسرای مقدماتی رفته بود و چون در آنجا شاگرد اول شده بود، به او اجازه ادامه تحصیل در دبیرستان را داده بودند. من در آن زمان اصلاً به فکر نمره و شاگرد اولی نبودم. آقای فتحی‌زاده شاگرد بسیار خوب و سخت‌کوشی بود. امتحانات نهایی سال دوازدهم

دبیرستان را دادیم. از کلاس ما ۲ نفر در خرداد ماه قبول شد. یکی من و دیگری آقای فتحی‌زاده. او شاگرد اول شد. بعد فهمیدم به خاطر شاگرد اول شدن به او اجازه داده اند بدون کنکور وارد دانشسرای عالی شود. وقتی فهمیدم بسیار خوشحال شدم زیرا خودم قصد ادامه تحصیل نداشتم. او لیسانس گرفت و به شوشتر برگشت و دبیر شد. او در سال‌های ۴۰، ۴۱ و ۴۲ همکار من در شوشتر بود. در اواسط دهه‌ی ۴۰ شمسی آقای فتحی‌زاده به اهواز منتقل شد و در اهواز نیز همکار من شد. او یکی از بهترین دبیران علوم طبیعی شهرستان اهواز می‌باشد. اکنون او بازنشسته است ولی هنوز در آموزشگاه‌های غیر انتفاعی تدریس می‌نماید.

در زمستان سال ۳۷ که سال آخر دبیرستان من یعنی کلاس دوازدهم بود پدرم را از دست دادم. او بعد از یک دوره بیماری به رحمت خدا رفت. در زمان مرگ پدر، خواهرانم ازدواج کرده بودند اما مادر و دو برادر کوچکترم در خانه بودند. وضع مالی خوبی هم نداشتم. در واقع من در اوج جوانی و بی‌تجربگی، سرپرست و نان‌آور خانه شدم. برای امرار معاش خانواده مجبور به کار شدم. در یک دکان گیوه فروشی شروع به کار کردم و چند ماهی مشغول شدم. با خود فکر می‌کردم دو راه در پیش رو دارم. یا خانواده را ول کنم و به دنبال کار خود بروم، یا همت کنم و زندگی بچه‌ها و مادرم را سامان ببخشم و علایق خودم را که تحصیل بود کنار بگذارم که راه دوم را انتخاب کردم و به فکر پیدا کردن کار افتادم و به استخدام اداره‌ی آموزش پرورش شوشتر درآمدم. و حکم مرا به‌عنوان معلم شاغل در دبیرستان صادر کردند. یک سالی در دبیرستان درس می‌دادم ولی بعداً مرا به دبستان سپه برای تدریس ریاضی فرستادند. دوسالی به بچه‌های کلاس پنجم و ششم دبستان سپه ریاضی درس دادم. در سال ۱۳۴۰، مرحوم محمدعلی شیخ فرزند علامه شیخ شوشتری، رییس آموزش و پرورش شوشتر شد. من به خاطر روش تدریس خوب و قابلیت‌هایم در تدریس، دوباره از دبستان به دبیرستان برای تدریس منتقل شدم و تا شهریور سال ۴۲ در دبیرستان فردوسی شوشتر تدریس می‌کردم. در دبیرستان دروس حساب جبر، هندسه، فیزیک و شیمی را تدریس می‌کردم. مرحوم شیخ بعداً به تهران منتقل شد. در تهران به اخذ مدرک دکتری نایل آمد و سه دوره متوالی پنجم و ششم و هفتم نماینده شوشتر و گتوند در مجلس شورای اسلامی شد.

در زمان قدیم شهر شوشتر به دو محله بزرگ به نام‌های حیدر خانه و نعمت خانه (کهواز و موگهی) تقسیم میشد و اختلافاتی دیرینه با هم داشتند. این اختلافات در دو زمان اوج می‌گرفت. یکی ایام محرم و زمان

عزاداری سرور و سالار شهیدان که کدام محله بهتر و باشکوه تر مراسم را برپا می‌کند و دیگری موقع انتخابات که نماینده شهر در شورای ملی از کدام محله باشد. در گذشته‌های دور معمولاً نماینده شوشتر همیشه از خوانین بختیاری بود که حیدرخانه‌ای‌ها از او حمایت می‌کردند. نعمت‌خانه‌ای‌ها اما نه. دکتر علی اکبر حکیم شوشتری که دندانپزشک بود می‌خواست کاندیدای مجلس شود. در آنوقت دو حزب مردم و ایران نوین وجود داشت که حکیم شوشتری عضو حزب ایران نوین بود. من عضو هیچ حزبی نبودم و فعالیت‌های سیاسی نداشتم ولی در جلسات حزب مردم و یا ایران نوین گاه‌گاهی شرکت می‌کردم.

نمیدانم چرا، چطور و از کجا به مرحوم آقای دکتر حکیم شوشتری این گونه تفهیم شده بود که من بر علیه او و دار و دسته‌اش فعالیت و تبلیغ می‌کنم. من هم که فرد بی تجربه‌ای بودم و به کسی وابسته نبودم، از آن‌چه در غیاب من می‌گذشت غافل بودم. و طرفدارانش گزارش‌های کذبی راجع به من و نحوه کار من به اداره آموزش و پرورش استان داده بودند. در اواخر خرداد ۴۲ بازرسی به نام آقای «پورکی» (ایشان مرحوم شده‌اند) از اهواز برای بازرسی عملکرد من و صحت و سقم گزارشاتی که راجع به من داده بودند، به شوشتر و دبیرستان سپه آمد. آقای پورکی لیسانس شیمی بود و پستی هم در اداره کل آموزش و پرورش داشت. پس از بررسی‌های اولیه او مرا صدا کرد و از من توضیحاتی راجع به کار و نحوه تدریس خواست و جزوه‌های درسی مرا نیز از بچه‌ها گرفت و مطالعه کرد. بعد از بررسی‌هایی که انجام داد بار دیگر مرا فراخواند و گفت که از تو شکایت شده و مقرر شده که به یکی از مناطق محروم استان تبعید شوی، اما من به‌جز نقاط قوت هیچ ضعفی در کار و رفتار معلمی تو ندیدم و به همین دلیل تو را به اهواز منتقل خواهیم کرد. در آن‌زمان هر کسی را از شوشتر یا شهرستان‌های دیگر به اهواز منتقل نمی‌کردند. متقاضی انتقال به اهواز باید دارای محسنات تدریس و تجربه کاری بالا باشد و پس از درخواست انتقال و دوندگی‌های فراوان ممکن بود با درخواست انتقالش به اهواز موافقت گردد. این یک جهش بزرگ خداخواسته در زندگی و سرنوشت من بود که به راحتی اما ناخواسته به اهواز منتقل شدم.

اول مهرماه ۴۲ به اهواز آمدم و به اداره کل آموزش و پرورش مراجعه کردم و خودم را معرفی کردم. در کارگزینی حکم مرا دادند و محل خدمت من دبیرستان کریم فاطمی (دبیرستان شهدای فعلی) تعیین گردیده بود. این دبیرستان، بهترین دبیرستان آن زمان شهر اهواز بود.

در دبیرستان کریم فاطمی به من تدریس دروس ریاضی (جبر، حساب و هندسه) و فیزیک در دوره اول دبیرستان واگذار گردید. پس از دو سال یعنی در سال تحصیلی ۱۳۴۵-۱۳۴۴ به من تدریس درس فیزیک در کلاس چهارم ریاضی دبیرستان که هفته‌ای ۴ ساعت بود، محول گردید. در آن سال، دبیرستان کریم فاطمی ۵ کلاس چهارم ریاضی داشت که فیزیک همه کلاس‌ها را یعنی هفته‌ای ۲۰ ساعت تدریس نمودم. تعداد دانش‌آموزان این کلاس‌ها حدود ۱۷۰ نفر بود و در آن سال این عده، کل دانش‌آموزان ریاضی شهر اهواز در دبیرستان‌های دولتی بودند که همه را یکجا در دبیرستان کریم فاطمی جمع کرده بودند. آقایان دکتر عباس طباطبایی عضو بازنشسته هیئت علمی دانشکده مهندسی و دکتر مرتضی زرگر شوشتری عضو هیئت علمی دانشکده علوم جزء دانش‌آموزان رشته ریاضی در آن کلاس بودند.

برایم خیلی جالب و از نظر اعتقادی آموزنده بود که از من به ناحق شکایتی شده بود. فردی برای بازرسی آمده بود. من که معلمی بی نام و نشان بودم و به هیچ کس و هیچ جای با نفوذی وابسته نبودم، در یک طرف و در طرف مقابل یک فرد وابسته به نظام حاکم و کاندیدای نمایندگی که کاندیدای حزبی بانفوذ بود، اما بازرس اداره کل وجدان بیداری داشت و نگذاشت حق ضعیفی در مقابل یک فرد بانفوذ پایمال شود. او باعث شده بود که من با مدرک دیپلم در بهترین دبیرستان شهر اهواز تدریس نمایم. رییس دبیرستان کریم فاطمی مرحوم ضیا احمدی بود که بعدها نماینده مجلس شورای ملی شد. تدریس فیزیک در دوره دوم دبیرستان اتفاق مهمی در زندگی کاری من بود. من دیپلمه بودم و قانوناً نباید در دور دوم دبیرستان تدریس کنم، اما رییس دبیرستان به من گفت تو توانایی اینکار را داری و باید انجام بدهی. من پارتی، یا خانواده و یا رفیق با نفوذی نداشتم. اما آن افرادی که با من همکار و در ارتباط بودند به من فرصت دادند که توانایی خود را نشان داده و خودم را بالا بکشم. به من اطمینان کردند و من نیز جواب اطمینان آن‌ها را با تدریس خوب فیزیک دادم. در آن سال دبیران لیسانس فیزیک در دبیرستان بودند که در سال‌های پایین‌تر فیزیک درس می‌دادند ولی من با مدرک دیپلم تدریس فیزیک در سال چهارم رشته ریاضی را برعهده داشتم. آن زمان ساعات اضافی تدریس بیش از ساعات موظف را حق التدریس می‌دادند. برای اینکه من حق التدریس کامل تدریس در دوره دوم را بگیرم حتماً باید دارای مدرک لیسانس می‌بودم. رییس دبیرستان بدون اطلاع من چند ساعت اضافه برای من گزارش داده بود تا

من مبلغ حق التدریسی را که حقم بود، دریافت کنم. اکنون افسوس می‌خورم که چه انسان‌های باوجدان و بامعرفتی بر سر راه من قرار گرفتند ولی من قدر آن‌ها را آن‌طور که باید و شاید نمی‌دانستم و قدردانی ننموده‌ام.

## ماجرای ادامه تحصیل

مدیر کل راه و ترابری خوزستان مهندس «ارسلان خواجوی» بود که همسرش به علت ازدواج ترک تحصیل کرده بود و بعد از سال‌ها قصد داشت ادامه تحصیل دهد و دیپلم بگیرد. اوایل سال ۴۵ بود که تصمیم به ادامه تحصیل گرفت. آن‌ها به دنبال دبیران خصوصی بودند که به منزل آن‌ها بروند و به او (خانم مهندس خواجوی) درس بدهند. مدیر کل آموزش پرورش مرا برای تدریس ریاضی معرفی کرده بود. از اول سال تحصیلی هفته‌ای دو جلسه برای تدریس به خانه آن‌ها می‌رفتم. تا در اوایل اسفندماه همان سال یک روز خانم خواجوی به من گفت که همسرم قصد دیدن شما را دارد. بعد از تدریس ماندم و او به دیدن من آمد. از من پرسید چرا ادامه تحصیل نداده‌ای. من ماجرای زندگی‌ام را تعریف کردم و گفتم به خاطر اینکه سرپرست خانواده‌ام هستم و مجبور به کار شده‌ام. او گفت که این تصمیم باید اصلاح شود و تو استعداد زیادی داری و باید ادامه تحصیل بدهی. کارمندی فرستاد و مدارکم را گرفت و من برای شرکت در کنکور دانشگاه‌های تهران و اهواز آن سال ثبت نام کردم. با تماس‌ها و پیگیری‌های مکرر او امتحانات دانش آموزان کلاس‌های مرا در آن سال تحصیلی در اواسط اردیبهشت ماه برگزار کردند و من در اواخر اردیبهشت به شوشتر رفتم تا خودم را برای کنکور در تیرماه آماده کنم. من که قصد ادامه تحصیل نداشتم با تشویق‌های فردی که توانایی‌هایم را تشخیص داده بود کنکور دادم. در کنکور دانشگاه‌های تهران و اهواز، هردو قبول شدم. در کنکور تهران رتبه ۱۶۷ و در کنکور اهواز رتبه پنجم را به دست آوردم. دانشگاه اهواز در آن زمان فقط دانشکده‌های کشاورزی و پزشکی را داشت. من از پزشکی زیاد خوشم نمی‌آمد و علاقه چندانی به این رشته نداشتم. و کسی نیز برای راهنمایی و دادن مشورت در اطرافم نبود. پس به ناچار دانشکده کشاورزی را که محلش در ملائانی بود، انتخاب کردم. در دانشگاه تهران هم غیر از رشته پزشکی عمومی که پر شده بود در سایر رشته‌های مرتبط می‌توانستم ثبت نام



کنم. اما تصمیم گرفتم در اهواز باشم چون برای ادامه‌ی کار در ضمن تحصیل و خانواده‌ام بهتر بود. دانشکده کشاورزی در ملاثانی (رامین کنونی) بود و از نظر هیئت علمی و نظم و ترتیب معروف بود زیرا بنیانگذاران آن دانشکده آمریکایی‌ها بودند و تا سال تحصیلی ۴۸-۱۳۴۷ با مدیریت یک رئیس آمریکایی اداره می‌شد. استاذان دانشکده بعضاً آمریکایی و یا تحصیل کرده آمریکا بودند. همزمان با قبولی من در دانشکده کشاورزی مردم ملاثانی درخواست کرده بودند که در آنجا دبیرستان تاسیس شود. از فرصت حضور من در ملاثانی استفاده شد و مجوز تاسیس کلاس اول دبیرسان هم به آنها داده شد و من که معلم رسمی آموزش پرورش بودم برای تدریس به آنجا رفتم. همزمان هم تحصیل می‌کردم و هم درس می‌دادم. تمام درس‌های کلیدی بچه‌ها در کلاس اول دبیرستان را من می‌دادم. حتی دبیر عربی نداشتند و من عربی هم درس می‌دادم. کارشناسان دانشکده کشاورزی در تدریس دروسی مانند فیزیک، شیمی، ادبیات و غیره در دبیرستان کمک می‌نمودند. بعد از اخذ مجوز برای کلاس هفتم، مردم درخواست کلاس هشتم نمودند و مجوز شروع به کار کلاس هشتم نیز داده شد. در سال پایانی تحصیلات دانشگاهی من در دبیرستان شاپور اهواز، دبیرستان مصطفی خمینی فعلی، به‌عنوان دفتردار و مسئول آزمایشگاه انجام وظیفه می‌کردم اگر دبیری هم غیبت می‌کرد به‌جای او کلاسش را اداره می‌کردم.

در دانشگاه ترم اول را که تمام کردم در بین ۸۷ نفر دانشجوی شاگرد اول شدم. به من گفته شد که اگر تا پایان دوره کارشناسی شاگرد اول باقی بمانی تو را بورس می‌کنند. از ترم دوم به بعد با هدف شاگرد اولی و ادامه تحصیل درس می‌خواندم. رقابت سنگین بود و لی در نهایت شاگرد اول در تمام ترم‌های دوره رشته آب و خاک شدم.

ترم آخر درسی به نام انقلاب سفید داشتیم. استاد درس ما مهندس جوانی بود که از اهواز می‌آمد. جو کلاس بر علیه نظام شاهنشاهی بود و بچه‌ها در کلاس او، شلوغ می‌کردند و مهندس را دست می‌انداختند. او لج کرد و گفت به هیچ کدام از ما نمره قبولی نمی‌دهد. یکی از شرایط شاگرد اولی این بود که نباید هیچ درس افتاده‌ای داشته باشم. یکی از همکارانش را که می‌شناختم واسطه کردم تا به او بگویند برای شاگرد اولی احتیاج به نمره قبولی از درس او را داریم. البته امتحان را بسیار خوب داده بودم و اگر به‌حق نمره می‌داد حتماً نمره بالایی می‌گرفتم و به هر حال آن درس را با نمره D پاس کردم و سرانجام شاگرد اول دوره شدم. بهمن ماه سال ۱۳۵۰

به من بورس تحصیلی وزارت علوم را دادند. من آمریکا را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم. در تهران به انجمن دوست داران ایران و آمریکا مراجعه کردم و آنها کارهای اخذ پذیرش و نامه نگاریهای لازم را برای من انجام دادند. از چند دانشگاه به من پذیرش داده شد ولی با مشورت دوستانم از جمله مهندس ارسلان خواجهوی دانشگاه ایالتی کلورادو (CSU) را انتخاب کردم.

سال ۵۰ و بعد از فارغ التحصیلی من، بنیادی به نام بنیاد رضا پهلوی از میان شاگرد اول‌های دوره‌های کارشناسی در سراسر کشور در رشته‌های مختلف افرادی را انتخاب کرده بود تا پس از انجام مصاحبه عده‌ای از آنها را بورس کند و برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. ۱۰۱ نفر که من هم جزو آنها بودم، انتخاب شده بود. یک روز برای مصاحبه تعیین شده بود که من مراجعه کردم. ۶ نفر از بین دانشکده‌های کشاورزی کشور انتخاب کرده بودند که من یکی از آنها بودم. دو روز بعد از مصاحبه برای انجام مقدمات سفرم به آمریکا به وزارت علوم مراجعه کردم. نماینده وزارت علوم در مصاحبه آن روز در بنیاد رضا پهلوی، مهندس الفت بود که در وزارت‌خانه مرا دید و شناخت. و سفارش کرد که کار مرا به سرعت راه بیندازند. او گفت در میان ۶ نفر دانشجویان کشاورزی آنچنان با اقتدار بودی که همه را تحت تاثیر قرار دادی. بعد از چند وقت در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان اسمم به چاپ رسید که در میان آن ۶ نفر، نفر اول شده بودم و به من از طرف آن بنیاد بورس تحصیلی در انگلیس تعلق گرفته بود ولی ترجیح دادم از بورس وزارت علوم در آمریکا استفاده کنم.

وزارت علوم بعد از اعلام آمادگی من برای رفتن به آمریکا، بلیط مرا تهیه کرد و وسایل سفر فراهم شد. سرانجام من به آمریکا رفتم. اوایل خرداد ۵۱ از ایران خارج شدم. در سال ۵۰ که من تدارک سفر به آمریکا را فراهم می‌کردم برادر دومم دیپلم گرفته بود، سربازی هم رفته بود و در اداره بهداشتی آن‌زمان به کار مشغول شده بود. خوشبختانه او مسئولیت خانه و نگهداری مادر و برادر کوچک را پذیرفت و من با خیالی آسوده آنها را به خدا سپردم و اهواز را ترک کرده و به تهران برای سفر به آمریکا رفتم. اول برای گذراندن دوره سه ماهه زبان به شهر «هوستن» در ایالت تگزاس رفتم. و بعد از آن به شهر «فورت کالینز» در ایالت کلورادو رفتم و به دانشگاه ایالتی کلورادو که در آن شهر بود، مراجعه کردم. در آن دانشگاه بخشی وجود دارد به نام مدرسه یا دانشکده فارغ‌التحصیلان، که مخصوص دانشجویان تحصیلات تکمیلی است. من با چمدان خود به آن‌جا رفته بودم، زیرا نه جایی را بلد بودم و نه محلی برای ماندن داشتم. رییس آن بخش شب اول مرا به خانه خودش برد و فردا

صبح مرا به یک خوابگاه نیمه خصوصی دانشجویی برد و نصف یک اتاق ۲ نفره را برای اسکان گرفتم پس از دو هفته‌ای یکدانشجوی بنگلادشی هم اتاق من شد. نام او «محمد عبدالصمد» و مسلمان بود. خودش می گفت که علم کف بینی دارد. یک روز دستم را گرفت و جمله‌ای به من گفت که همیشه به یاد دارم او گفت تو در سنین میانسالی خواهی درخشید. چون آدم و لخرجی نبودم با همان حقوق ماهیانه‌ای که از طرف دولت برای من تعیین شده بود زندگی راحتی را می گذراندم و نیازی به کار کردن نداشتم و تمام وقتم را با درس خواندن و کار علمی می گذراندم. در دانشگاه یک مشاور علمی به نام ویلیام آرت برایم تعیین شده بود. او تعیین کرد که چه درس‌هایی را باید بگذرانم. چون رشته ام آب و خاک کشاورزی بود و اکنون در دانشکده مهندسی پذیرفته شده بودم تعدادی درس‌های پیش نیاز به من داد. ترم اول نمراتم خوب شد و درس‌ها را با نمرات A و یک B پاس کردم. یک استاد ریاضی داشتم که خیلی تند و با لهجه صحبت می کرد. من هم اوایل زبان انگلیسی ام خوب نبود و در فهم جملات سریع مشکل داشتم. یک روز امتحان داشتیم و من متوجه نشدم که او گفته بود بدون نوشتن صورت سوال‌ها، آن‌ها را حل کنید. او صورت مسایل را نوشت ولی من متوجه نشدم که باید بدون نوشتن صورت مسائل آن‌ها را حل کنم و لذا وقت زیادی برای نوشتن صورت مسائل از من تلف شد و نتوانستم در آن امتحان کلاسی نمره خوبی بگیرم و کمترین نمره را در آن امتحان گرفتم. در امتحان بعدی استاد پس از تصحیح برگه‌های امتحانی در حین پس دادن برگه‌ها با اخم برگه مرا داد زیرا بالاترین نمره ممکن را (۱۰۰) گرفته بودم و او فکر می کرد من تقلب کرده ام. بعد از کلاس به دفترش رفتم و برایش توضیح دادم که در امتحان اول من روند کار را نمی دانستم. به او گفتم این نمره بالا در امتحانات بعد هم تکرار خواهد شد و همین‌گونه هم شد. درس‌های پیش‌نیاز را در سال اول تمام کردم و سال بعد درس‌های تخصصی من شروع شد و در طول دو سال و چند ماه مدرک کارشناسی ارشد خود را گرفتم. اساتید برجسته و بنامی در دانشگاه ما بود که هر کدام در رشته تخصصی خود بنام و در آن زمان در آمریکا مشهور بودند.

پس از پایان دروس کارشناسی ارشد و دفاع از پایان‌نامه، در همان دانشگاه دوره‌ی دکتری خود را شروع کردم و پس از گذراندن دو ترم از دوره‌ی دکتری، امتحان جامع دوره‌ی دکتری را به صورت کتبی و شفاهی با موفقیت گذراندم و رسماً مشغول کارهای تحقیقاتی در آزمایشگاه برای نوشتن رساله‌ی دوره دکتری گردیدم. هنگامی که بر روی رساله دوره دکتری کار می کردم گاهی در دانشگاه کارهای دانشجویی کوچکی انجام می دادم.

مثلا برای استادها ورقه صحیح می‌کردم. کنترل ویدئو پروژکتور کلاس درس اساتید را در بعضی دروس و در بعضی ترم‌ها بر عهده داشتم. آزمایشگاه آب‌های زیر زمینی را چند ترم تدریس می‌کردم. چون ولخرج نبودم، احتیاج زیادی به کار نداشتم و در تنگنای مالی قرار نداشتم.

حتی از پول‌هایی که توانسته بودم پس انداز کنم در سال ۱۹۷۶ هزینه‌های حج تمتع مادرم را فراهم کردم و برایش به ایران فرستادم. او به مکه رفت و یکی از آرزوهایش برآورده شد.

تا ۵ سال بورس دولت ایران بودم و بعد از آن کمک‌های دولت قطع گردید. پس از آن من بورسیه دانشگاه محل تحصیل خودم شدم و استاد راهنمای دوره دکتری من شهریه دانشگاه و مستمری مرا از پروژه‌های تحقیقاتی خود پرداخت می‌کرد. من همچنان به مطالعه و کار پژوهشی مشغول بودم. نشست‌های اسلامی دانشجویان در دانشگاه مرتب برگزار می‌گردید. من در این نشست‌ها شرکت می‌کردم. در تظاهرات‌هایی که دانشجویان ایرانی و مسلمان برگزار می‌کردند نیز شرکت می‌کردم. در بهمن ماه ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. در کشور تحولاتی صورت گرفته بود. من هم در در اوایل سال ۱۳۵۹ درسم تمام شد و مدرک دکتری خود را گرفتم. این بود که بلافاصله تصمیم به بازگشت برای خدمت‌گزاری و ادامه‌ی شغل معلمی در دانشگاه را گرفتم.

یکی از دوستان آمریکایی من یک شرکت مهندسی آب در آمریکا تاسیس کرده بود. در ابتدا او از من خواست که با او شریک شوم و در آمریکا بمانم و مشغول فعالیت‌های کاربردی شوم. اما من نپذیرفتم و گفتم باید به ایران برگردم زیرا تعهد خدمت دارم. گفتمی است که چرا دوست آمریکایی، در بدو تاسیس شرکت از من به‌عنوان شریک دعوت به همکاری کرد؟ در آن زمان در ایالت کلرادو بر اساس قوانین برای راه‌اندازی یک شرکت باید حداقل یکی از اعضا هیئت موسس دارای مدرک مهندسی (PE) باشد. من چنین مدرکی داشتم، اما دوست آمریکایی من شخصا فاقد این مدرک بود. PE مدرکی شبیه به مدرک نظام مهندسی در ایران است که پس از گذراندن امتحانات در سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد به شخص داده می‌شود.

در ایران انقلاب شده بود و بسیاری از دوستان ایرانی، مرا از رفتن به ایران بر حذر می‌داشتند... می‌گفتند آینده ایران نامعلوم است و تو اینجا موقعیت خوبی داری به بخت پشت پا نزن. گفتم دوست داشته و دارم که به

وطن بازگردم و خدمت کنم. من اعتقاد داشته و دارم که باید به خوزستان و شهر زادگاهم شوشتر خدمت نمایم. ایرانی باید ایران را بسازد.

مرداد ماه سال ۵۹ به ایران برگشتم و با تعطیلی دانشگاه‌ها روبرو شدم. انقلاب فرهنگی شده بود و فعالیت‌های آموزشی متوقف و برنامه‌های آموزشی جدید در حال تدوین و نگارش بود. اساتید به کارهای دیگری جز تدریس مشغول بودند. برخی کشور را ترک کرده بودند، برخی کتاب می‌نوشتند، برخی ترجمه می‌کردند و برخی در وزارتخانه و ادارات دیگر مشغول خدماتی بودند. عملاً دانشگاه‌ها تعطیل شده بود و ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شده بود و در آنجا عده‌ای مشغول تدوین برنامه‌های آموزشی و فرهنگی بودند. من بلا تکلیف و کارمند معلق آموزش و پرورش بودم. به علت استفاده از مرخصی‌های بدون حقوق و نداشتن مجوز بیش از حد، وضعیت مشخصی نداشتم و اخراج هم نشده بودم. با راهنمایی و کمک یکی از دوستان قدیمی و همشهری به نام آقای فرخ‌نیا که دبیر آموزش و پرورش بود و در اداره کل نیز کار می‌کرد، درخواست برگشت به کار و ادامه‌ی شغل دبیری دادم. پس از طی مراحل قانونی و تشکیل دادگاه اداری به علت استفاده بیش از حد از مرخصی‌های بدون حقوق و وقفه در ادامه‌ی خدمت، برای مدت معینی محکوم به کسری از حقوق شدم و سرانجام بعد از طی روال قانونی و اداری به خدمت آموزش و پرورش برگشتم. به اداره کل آموزش و پرورش خوزستان مراجعه کردم و در آنجا به من گفتند که جایی برای خدمتگزاری من ندارند و نمی‌توانند از من در دبیرستان‌ها استفاده کنند چون جای خالی برایم نداشتند. لذا من مامور خدمت به وزارت آموزش و پرورش در تهران شدم. آن زمان شهید دکتر باهنر وزیر آموزش و پرورش بود.

به وزارت آموزش و پرورش رفتم و در بخش آموزش‌های کشاورزی به عنوان کارشناس مشغول به کار شدم. همزمان با حکم شهید باهنر به عضویت ستاد انقلاب فرهنگی درآمدم، در ستاد انقلاب فرهنگی در نوشتن برنامه‌های مربوط به دبیرستان‌های کشاورزی همکاری می‌کردم.

تهران بیشتر در مسافرخانه‌ی «اخوت» بودم. زیرا جایی برای اقامت نداشتم. این مسافرخانه نزدیک پارک شهر و محل کارم یعنی وزارت آموزش و پرورش بود. پست‌هایی به من پیشنهاد می‌شد ولی به دلیل اینکه علاقه‌ای نداشتم و خود را در وزارت آموزش و پرورش موقتی می‌دانستم، نمی‌پذیرفتم. علاقه من به تدریس بود و منتظر بازگشایی دانشگاه‌ها بودم. شهید شرافت که نماینده شوشتر در اولین دوره مجلس شورای اسلامی شده بود، مرا

می‌شناخت. او پیشنهاد کرد که به فرمانداری شوشتر مامور شوم و بر طرح‌های آبی که زیر نظر فرمانداری بود نظارت کنم. سد انحرافی گتوند سفلی را ساخته بودند و منطقه عقیلی باید کانال کشی می‌شد تا از آب پشت سد مذکور برای آبیاری زمین‌ها استفاده شود. کارهای مربوط به این طرح قبل از انقلاب شروع شده بود ولی بعد از پیروزی انقلاب، پیمان‌کار، کار را ناتمام رها کرده و غایب شده بود. من از اواسط سال ۶۰ در فرمانداری شوشتر مامور به خدمت شدم و ناظر کارهای عملیاتی اتمام طرح آبرسانی عقیلی که مجدداً کار آن شروع شده بود، شدم. جهاد سازندگی در آن زمان کارهای اتمام طرح آبرسانی را بر عهده گرفته بود و اجرا می‌کرد. مجریان جوانان انقلابی و پر شور بودند. آنها می‌خواستند کارها را به سرعت و جهادی انجام دهند و من می‌خواستم کارها اساسی و بر پایه اصول مهندسی انجام گیرد. یک جیب در اختیار من بود که با آن به قسمت‌های مختلف طرح سرکشی می‌کردم.

در همان روزهای خدمت در فرمانداری شوشتر اتفاقی افتاد که به مفهوم «سر آمدن یا نیامدن پیاله عمر» ایمان آوردم. ۸ محرم بود و من با یکی از همکاران از عقیلی به شوشتر برمی‌گشتم. هردو نفر ما در ماشین جیب نشسته و من راننده بودم. می‌خواستیم زودتر به شوشتر برسیم تا پشت دسته‌های عزاداری معطل نشویم. در حین رانندگی در جاده شوشتر\_گتوند در یکی از پیچ‌ها مینی بوسی از روبرو آمد که من کنترل ماشین را از دست دادم. ماشین از جاده منحرف، به دور خود چرخید و بالا و پایین شد و سرانجام متوقف گردید. خوشبختانه من و همکارم آسیبی ندیدیم. افرادی که به دور ما جمع می‌شدند، با دیدن ماشین و حادثه وحشتناکی که اتفاق افتاده بود سراغ کشته‌ها و مصدومان را می‌گرفتند و بسیار متعجب بودند که ما سرنشینان بوده‌ایم ولی کاملاً سالم هستیم.

سال ۸۹ هم یک حادثه خطرناک رانندگی دیگر نیز برای من در جاده شوشتر اهواز اتفاق افتاد که از آن هم جان سالم به در بردم و خدا را شکر که هنوز زنده هستم.

از اوایل سال ۱۳۶۱ به دفتر فنی استانداری اهواز جهت همکاری دعوت به کار شدم. کمتر از یک سال مشغول کار در دفتر فنی استانداری بودم. در آنجا مقداری به کارمندان آموزش و مشورت می‌دادم. گاهی هم برای بازدید از طرح‌های آبرسانی به ماموریت می‌رفتم و نظر کارشناسانه خود را ارائه می‌دادم.

تا اواخر سال ۶۱ در دفتر فنی استانداری مشغول بودم. کارهای انتقال و یا استخدام در دانشگاه را هم همزمان انجام می‌دادم. به کار در دفتر فنی علاقه‌ای نداشتم و بر اساس ضرورت کار می‌کردم. علاقه اصلی من شغل معلمی بود. کاری که از ابتدا برای آن ساخته شده بودم. بعد از دفتر فنی استانداری در اسفند ماه سال ۶۱ هیئت علمی دانشگاه شدم و به دانشگاه شهید چمران اهواز معرفی شدم. به دلیل اینکه گروه آبیاری در دانشکده کشاورزی اهواز گفتند که احتیاج به استاد ندارند، من به ملائانی رفتم و در آنجا مشغول به کار شدم. آن موقع ملائانی آموزشکده کشاورزی بود. استادها در آن زمان کمتر به آنجا می‌رفتند. من گفتم معلم هستم و فرقی ندارد کجا درس بدهم. در اردیبهشت ماه سال ۶۲ مدیر گروه فنی مجتمع عالی آموزشی و پژوهشی رامین شدم و در این پست تا تیرماه ۱۳۶۴ انجام وظیفه کردم. البته به‌طور همزمان سه واحد درس تحت عنوان «طراحی سیستم‌های آبیاری سطحی» هم در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید چمران و سه واحد درس «هیدرولیک مقدماتی» را در آموزشکده کشاورزی رامین تدریس می‌کردم.

هنگامی که مدیر گروه فنی مجتمع شدم، چنین گروهی وجود خارجی نداشت، فقط مدیر گروه با یک حکم سه سطری تعیین شده بود. با تلاش و کوشش همگان محلی برای دفتر گروه و یک منشی مرد «مرحوم دلفی» تعیین گردید. به تدریج با مساعدت همگان آزمایشگاه‌ها، برنامه‌ها، تقسیم دروس و انضباط اداری را روبراه کردیم (یادآور میشود که انقلاب شده بود، فعالیت‌های آموزشی برای حدود ۳ سال تعطیل شده بود، دانشگاه‌ها با ساختار جدید آموزشی در حال بازگشایی و آموزشکده کشاورزی رامین نیز واحد جدیدی بود که تازه شروع به کار کرده بود).

در سال ۱۳۶۰ ازدواج کردم. دنبال زنی بودم که با فرهنگ و آداب و رسوم خانواده من و خودم سازگاری داشته باشد. خدا را شکر که یک خانم معلم شوشتی که در یک خانواده‌ی روحانی بزرگ شده بود، به من معرفی شد. پس از چند ملاقات و گفتگو با یکدیگر سرانجام برای زندگی مشترک به توافق رسیدیم. یک مراسم بسیار ساده برگزار کردیم و زندگی مشترک خود را شروع کردیم. در سال ۶۱ خدای بزرگ اولین دختر را به ما عنایت فرمود. در نیمه دوم سال ۶۳ که خانم باردار دختر دوم ما بود، بیمار شد و برای درمان لازم بود که در اهواز باشیم و گاه به تهران مراجعه کنیم. به دکتر کاظم پور رییس دانشگاه وقت مشکل پزشکی خانواده را گفتم. موافقت شد که به اهواز منتقل شوم. و خانه‌ای در کوی اساتید در اختیار ما قرار گیرد و خودم نیز از آموزشکده

کشاورزی رامین به دانشکده مهندسی منتقل شوم. از بهمن ماه سال ۱۳۶۳ به دانشکده مهندسی اهواز منتقل شدم ولی عملاً وظایف مدیر گروهی خود را در آموزشکده کشاورزی رامین تا تیرماه ۱۳۶۴ انجام دادم.

در دوران جنگ تحمیلی که نیروی‌های انسانی از استان‌های دیگر به جبهه اعزام می‌شد، محل توقفشان در اهواز بیشتر در دانشگاه چمران اهواز بود. دانشکده‌های کشاورزی، تربیت بدنی و کتابخانه مرکزی محل استقرار اصلی آنها بود.

پس از انتقال من به اهواز در بهمن ماه سال ۶۵ رییس دانشکده مهندسی شدم و در این پست تا بهمن ۱۳۶۷ ادای وظیفه نمودم. دانشکده مهندسی دانشکده نوپایی بود که در نیمه دوم دهه‌ی پنجاه شروع به کار کرده بود. در آن ایام تعداد اعضا هیئت علمی در دانشکده مهندسی بسیار کم بود. غیر از من تنها یک نفر دیگر با مدرک دکتری در دانشکده بود که رئیس دانشکده بود و بعداً به خرم‌آباد (دانشگاه لرستان) منتقل شد. پس از او من که تنها فرد با مدرک دکتری در دانشکده بودم، رییس دانشکده شدم. پس از بازگشایی دانشگاه به دلیل کمبود استاد دانشجوها را به دانشگاه امیر کبیر در تهران می‌فرستادند تا به‌عنوان مهمان درس‌هایشان را آنجا بگذرانند.

عده‌ای از دانشجویان قادر به تامین هزینه‌های زندگی در تهران نبودند و از این بابت ناراضی بودند. علاوه بر این دانشگاه شهید چمران تعهدات مالی خود را به دانشگاه امیرکبیر پرداخت نکرده بود و به این دلیل دانشگاه امیرکبیر از برگزاری کلاس‌ها و پذیرش دانشجویان به‌صورت مهمان امتناع می‌کرد. خلاصه با شروع کار من به‌عنوان رییس با یک مشکل اساسی آموزشی روبرو شدم. من تصمیم گرفتم همه کلاس‌ها را در اهواز به هر شکلی که شده برگزار کنم. من و همکاران به دنبال استاد بودیم. هرکس را که احساس می‌کردیم می‌تواند تدریس کند از او با خواهش و تمنا به همکاری دعوت می‌کردیم. خدارا شکر با تلاش و پیگیری همگان از سازمان‌ها و دانشگاه‌های دیگر نیروی مدرس تامین و کلاس‌ها را در ساختمان قدیمی دانشکده به هر شکلی که ممکن بود، برگزار کردیم. بعد از آن به شکل دادن ساختار آموزشی دانشکده پرداختم و گروه‌بندی آموزشی را بر اساس عرف متداول در دانشکده‌ها انجام دادم و گروه‌های مختلف را از هم جدا کردم و دانشکده را از نظر سازمانی مطابق عرف متداول سامان دادم. لازم به توضیح است قبل از تفکیک گروه‌ها، هیچ گروهی منشی نداشت. تمام خانم‌های ماشین نویس در یک اتاق جمع بودند. گروه‌ها مکاتبات خود را بدون داشتن شماره‌ی



نامه بر روی هر برگه‌ای از کاغذ انجام می‌دادند. نظم اداری و ترتیبی در کار نبود. جو غالب بر دانشکده این بود که ما انقلاب کرده‌ایم تا بوروکراسی اداری غربی را جمع کنیم و باید انقلابی و حوزوی عمل کنیم و به همین دلیل برای جا انداختن نظم و ترتیب در دانشکده همانند دانشکده‌های قدیمی دانشگاه من با مشکلات و موانعی روبه‌رو بودم. در مدتی که رییس دانشکده مهندسی بودم علاوه بر برقراری انضباط اداری و دانشگاهی، در جذب نیروهای جوان علمی برای آینده در حد ممکن کارهایی انجام دادم همچنین یک مرکز رایانه با ۸ رایانه راه‌اندازی و آزمایشگاه‌های گروه‌های آموزشی در حد مقدر روبه‌راه شد. همزمان مرتبا با دفتر فنی دانشگاه و مسیولین زیربسط برای تسریع در کار ساختمانی محل جدید دانشکده (دانشکده فعلی) درارتباط و رفت و آمد بودم. در سالهای جنگ و دفاع مقدس از سراسر کشور دانشجویها از دانشگاه‌های مختلف به جبهه اعزام می‌شدند. اهواز محل استقرار آنها بود. رزمنده‌های دانشجو زمانی که عملیاتی نداشتند برای اینکه از درس و مشق خود عقب نمانند بر حسب رشته در کلاس‌های مختلف درسی دانشگاه چمران ثبت‌نام می‌کردند و یا برای آنها کلاس جبرانی برگزار می‌شد. وزارت خانه تصمیم گرفت دوره‌های کوتاه مدت فشرده خارج از برنامه درسی دانشگاه‌ها تحت عنوان «دانشگاه در جبهه» برگزار شود و این رزمنده‌ها در کلاس‌های این دوره‌ها شرکت کنند. دوره «فجر» در اهواز برگزار شد. دوره‌های «شهید بهشتی» و «میثاق با امام» در دانشگاه امیر کبیر در تهران تشکیل گردید. درس‌های مختلفی تدریس می‌شد درس هیدرولیک این دوره‌ها را در اهواز یا تهران من تدریس می‌کردم.

دوره کاری من در فرمانداری شوشتر، دفتر فنی استانداری خوزستان و شش سال اولیه خدمت در دانشگاه با دوره جنگ تحمیلی ایران و عراق مصادف بود. نیروهای رزمنده در سنگرها و صفوف مقدم جبهه‌ها در دفاع از میهن و اسلام جانفشانی می‌کردند. در پشت جبهه‌ها و در شهرهای استان معلمین در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و استادان در دانشگاه شهید چمران در آن فضای جنگی به تعلیم و تربیت و فعالیت‌های علمی جهت پرورش نیروی انسانی معتقد برای اداره‌ی کشور در آینده مشغول بودند. این خدمتگذار در این دوره علاوه بر انجام وظایف محوله دانشگاهی به‌عنوان مشاور و به‌صورت موردی با مهندسی جنگ جهادسازندگی (خوزستان) و مهندسی رزمی کشاورزی کربلا (خوزستان) در حل مسایل امور آبی جنگ همکاری فعال داشتم.

در سال آخر جنگ که نیروهای داوطلب برای اعزام به جبهه کمتر شده بود. به عنوان داوطلب از طریق مهندسی رزمی قرارگاه خاتم‌الانبیا به مدت ۴۵ روز (از تاریخ ۱۳۶۷/۳/۱۶ لغایت ۱۳۶۷/۴/۳۰) به جبهه اعزام شدم. در سال ۱۳۶۸، برای ارتقا به مرتبه دانشیاری تشکیل پرونده دادم و در بهار سال ۱۳۶۹ دانشیار شدم.

در مدتی که با حکم شهید دکتر باهنر عضو ستاد انقلاب فرهنگی بودم، با گروه برنامه ریزی دبیرستان‌های کشاورزی کار می‌کردم. گروه‌های آموزشی مختلف ستاد در پایان هر گردهمایی نشست مشترکی داشتند و در آن نشست مشترک نتیجه‌ی کارهای انجام شده هر گروه آموزشی توسط سرپرست گروه گزارش می‌شد. در آن نشست‌ها مشکلات و کمبودها نیز مطرح می‌گردید. یکی از موضوعات مهم که در هر نشستی مطرح می‌شد، جای خالی برنامه‌ریزی دوره‌های تحصیلات تکمیلی در اکثر رشته‌های علوم پایه، مهندسی، کشاورزی و نظیر آنها بود. اکثر اعضا با توجهات خاص خود و ذکر کمبودها و نداشتنها، مخالفت خود را در آن مقطع زمانی با شروع دوره‌های تحصیلات تکمیلی ابراز می‌داشتند. نتیجه این شد که دانشگاه‌ها پس از انقلاب فرهنگی بازگشایی شد و فعالیت‌های خود را در دوره‌های کارشناسی آغاز نمود. بازتاب عدم برنامه‌ریزی دوره تحصیلات تکمیلی در ستاد انقلاب فرهنگی این شد که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ خورشیدی عده‌ای از دانشجویان انقلابی با هماهنگی تنی چند از اساتید معتقد به انقلاب، به فکر برنامه‌ریزی آموزشی برای دوره‌های بالاتر از دوره کارشناسی و تربیت نیروی مدرس برای تدریس در دانشگاه‌های کشور افتادند. نتیجه تلاش این عزیزان به ایجاد و شروع به کار دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۶۲ منجر گردید. این دانشگاه در قسمتی از ساختمان‌های دانشگاه تهران در امیرآباد شمالی شروع به کار نمود و در ابتدا فقط در دوره‌های کارشناسی ارشد دانشجوی پذیرفت. اساتید این دانشگاه در ابتدا از اساتید باسابقه و خوشنام دانشگاه‌های کشور به صورت مدعو و بعضاً انتقالی تامین گردید. اینجانب از تابستان ۱۳۶۴ همکاری خود را به صورت استاد مدعو با این دانشگاه شروع نمودم و این همکاری کم و بیش هنوز هم ادامه دارد. مکاتبات زیادی در چندین نوبت در سال‌های نیمه دوم دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ برای انتقال دائم من به دانشگاه تربیت مدرس صورت گرفت، ولی با مخالفت دانشگاه شهید چمران روبرو شد. در دانشگاه تربیت مدرس دروس آبیاری، هیدرولیک، آبهای زیرزمینی و جریان آب در خاک را در گروه آبیاری دانشکده کشاورزی تدریس می‌کردم. در تاریخ ۶۶/۱/۱۷ به عنوان اولین مدیر گروه آبیاری و زهکشی دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس انتخاب شدم و تا تاریخ ۷۲/۱/۱۸ به

مدت ۶ سال در این پست انجام وظیفه کردم. هر هفته از اهواز به تهران و بالعکس با هر وسیله ممکن (اکثرا اتوبوس و یا قطار) برای تدریس و انجام امور گروه در مدت دوروز و گاهی سه روز مسافرت می‌کردم. به علت تجربیاتی که تا آن تاریخ اندوخته بودم، دریافته بودم که اولاً عامل اصلی پیشرفت کشورها و جوامع، تلاش و سخت‌کوشی افراد آن جامعه در انجام وظیفه است. ثانیاً در کشورهای در حال توسعه برای شروع هر کاری نباید انتظار داشت همه مقدمات کار فراهم شود سپس آن را شروع نمود، بلکه با حداقل امکانات موجود باید شروع کار مورد نظر را آغاز و حرکت کرد. بر اساس این طرز تفکر در دوره‌ای که مدیر گروه بودم اولاً سعی نمودم حداکثر استفاده از اساتید مجرب دانشگاه‌های کشور در امر هدایت پایان‌نامه‌های دانشجویان گروه و تدریس دروس صورت پذیرد. ضمناً بدون اینکه محلی برای آزمایشگاه هیدرولیک وجود داشته باشد، خرید تجهیزات آزمایشگاهی در چند نوبت سفارش داده شد. ثالثاً با دعوت از اساتید دانشگاه‌های دیگر در رشته آبیاری و زهکشی برنامه‌ریزی‌های دوره‌ی دکتری آبیاری و زهکشی در چندین نشست انجام شد. خدارا شکر که این برنامه‌ریزی‌ها با موفقیت پایان یافت و پس از برگزاری کنکور مقطع دکتری در سطح دانشگاه و پذیرش دانشجو رسماً اولین دوره دکتری آبیاری و زهکشی در کشور و در دانشگاه تربیت مدرس در سال تحصیلی ۱۳۷۱-۱۳۷۰ شروع به کار کرد. اولین فارغ‌التحصیل دوره دکترای آبیاری و زهکشی از دانشگاه تربیت مدرس (و اولین دانشجوی دکترای آبیاری و زهکشی از دانشگاه‌های داخلی در سطح کشور) مرحوم دکتر مجید بهزاد استاد تمام گروه آبیاری و زهکشی دانشکده‌ی مهندسی علوم آب دانشگاه شهید چمران اهواز می‌باشد. ایشان پایان‌نامه خود را تحت عنوان «نفوذ آب در نشتی‌ها با توجه به اثر محیط خیس شده» با راهنمایی اینجانب به انجام رسانیده است. مرحوم بهزاد در پاییز ۱۳۷۵ از پایان‌نامه خود دفاع و در بهمن ماه ۱۳۷۵ فارغ‌التحصیل شد. مرحوم بهزاد بورسیه دانشگاه شهید چمران در گروه آبیاری و زهکشی دانشگاه تربیت مدرس بود. به اعتقاد من تاسیس دانشگاه تربیت مدرس به‌عنوان محرک در شروع و توسعه‌ی دوره‌های تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌های دیگر بسیار موثر بوده است. ناگفته نماند که دوره‌های کارشناسی ارشد در بعضی گرایش‌های علمی در دانشگاه‌های تهران، شیراز و صنعتی شریف (آریامهر سابق) از سال‌های قبل از انقلاب اسلامی به صورت فعال وجود داشته، اما به علت انقلاب فرهنگی و خروج بعضی اساتید از این دانشگاه‌ها به علت انقلاب، ادامه کار آنها به حالت رکود و نیمه تعطیل درآمده بود.

در نیم سال دوم سال تحصیلی ۶۹-۶۸ گروه آبیاری و آبادانی دانشکده کشاورزی و منابع طبیعی دانشگاه تهران از من برای تدریس هیدرولیک مجاری باز دعوت به عمل آورد. به علت نداشتن وقت، قرار بر این شد، دانشجویان آن دانشکده به صورت مهمان به دانشکده کشاورزی دانشگاه تربیت مدرس، از کلاس درس هیدرولیک مجاری باز که در آن نیمسال تدریس می‌کردم، استفاده نمایند. این کار صورت گرفت و آن درس با کیفیت بالا تدریس شد. از اینجا بود که همکاری من با گروه آبیاری دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران نیز آغاز شد. این همکاری به طور مستمر از اول مهرماه ۱۳۷۴ تا تیرماه ۱۳۸۲ به عنوان مدرس دروس هیدرولیک و آبیاری در سطح کارشناسی ارشد و دکتری و نیز همکار در امور پایان نامه‌های دانشجویان صورت گرفت. در این مدت برای انتقال اینجانب به دانشگاه تهران اقداماتی صورت گرفت، اما به علت مخالفت دانشگاه چمران به نتیجه نرسید.

شهریور سال ۱۳۶۹ برای گذراندن یک دوره فرصت مطالعاتی ۱ساله به دانشگاه ایالتی کلرادو در آمریکا بازگشتم. آن سال نیز سال مفیدی بود و اطلاعات علمی خود را به روز کردم.

شهریور ۱۳۷۰ پس از برگشت از فرصت مطالعاتی، مجدداً در گروه عمران دانشکده مهندسی تدریس و فعالیت‌های علمی خود را آغاز نمودم. در مهر ماه ۱۳۷۱ به ریاست دانشکده کشاورزی منصوب شدم و در این پست تا خردادماه ۱۳۷۳ انجام وظیفه کردم. همزمان با ریاست دانشکده کشاورزی، در تاریخ ۱۳۷۱/۵/۱۷ با حکمی جهت تاسیس و راه‌اندازی دانشکده تربیت دبیر شوشتر (دانشکده هنر فعلی) برگزیده شدم و در این پست تا شهریور ۷۶ ادای دین به شهر شوشتر نمودم.

دانشکده کشاورزی قدیمی‌ترین دانشکده دانشگاه شهید چمران و از نظر نظام آموزشی و اداری بسیار منضبط و جاافتاده بود. اساتید اکثراً باتجربه و با سابقه بودند، بنابراین در دانشکده از لحاظ آموزشی و انضباط اداری مشکلی نبود. فعالیت‌های من در زمان تصدی ریاست دانشکده کشاورزی عبارت بودند از: محوطه‌سازی دانشکده، خرید وسایل آزمایشگاهی مدرن، رفع نیازها و نواقص آزمایشگاه‌ها، خرید رایانه برای دفتر کار اساتید و گروه‌های آموزشی، سرو سامان دادن به آبخوری‌ها و سرویس‌های بهداشتی دانشجویی (اولین بار سامانه صابون مایع در دستشویی‌ها به کار گرفته شد)، رنگ‌آمیزی بخش‌های مختلف دانشکده و غیره.... یکی از کارهای اساسی که با ایمان و علاقه به دنبال آن بودم گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی در رشته‌های مختلف و ایجاد

دوره‌های دکتری در دانشکده بود. مقدمات دوره‌ی دکتری حشره‌شناسی تا حدی فراهم و دوره دکتری آبیاری شروع به کار کرد.

### تاسیس دانشکده تربیت دبیر شوشتر

هنگامی که مسئول تاسیس و راه‌اندازی این دانشکده شدم، هیچ چیز جز من به عنوان مسئول با یک حکم چهارخطی وجود نداشت. از خدای بزرگ استعانت طلبیدم و حرکت را شروع کردم. در اینجا باید حمایت‌ها و کمک‌های حضرت آیت الله موسوی جزایری نماینده ولی فقیه و امام جمعه محترم شهرستان اهواز و مرحوم آیت الله حاج سید محمد حسن آل‌غفور امام جمعه موقت شوشتر را که در راه‌اندازی این واحد آموزشی بسیار موثر بوده یادآور شوم که جای بسی تشکر و تقدیر فراوان دارد. همچنین کمک‌های رییس آموزش پرورش وقت شوشتر (آقای غلامپور) و معاون آموزشی ایشان (آقای کفاشان) که قسمتی از یک دبیرستان را به‌عنوان مکان اولیه در اختیار ما قرار دادند و در فراهم کردن امکانات اولیه (میز و صندلی و تخته سیاه و...) ما را یاری نمودند، مثال زدنی و ستودنی است. جوانان انقلابی پرشور متعددی نیز در آماده کردن محل و امکانات، کمک‌ها و مساعدت‌ها نمودند که فراموش نشدنی است. برای تامین نیروی مدرس از دبیران مجرب و خوشنام آموزش و پرورش شوشتر و اعضای هیات علمی دانشگاه شهید چمران استفاده گردید. خدا را شکر، گرفتن دانشجویان از طریق کنکور سراسری و شروع اولین کلاس‌های درس دانشجویان در ترم دوم سال تحصیلی ۷۴-۷۵ پس از ۴ سال تلاش و کوشش میسر گردید. همزمان با فعالیت‌ها برای شروع کلاسها پس از پیگیری و تلاشهای زیاد موفق به گرفتن زمینی به مساحت ۶۰ هکتار به ازای هر متر مربع ۵۰ ریال از وزارت جهاد سازندگی برای محل دانشکده شدم (آقای مهندس فروزش وزیر جهاد سازندگی در آن زمان بود). این زمین چسبیده به زمین‌های دانشگاه آزاد اسلامی شوشتر می‌باشد و ساختمان فعلی دانشکده شوشتر در آن زمین ساخته شد. دانشکده تربیت دبیر در سال ۱۳۸۰ به دانشکده هنر تغییر نام داد و بالطبع رسالت اولیه آن که تربیت دبیر بود نیز تغییر یافت. طراحی ساختمان فعلی دانشکده هنر در دفتر فنی دانشگاه و با نظر این جانب انجام شد و ساخت آن از سال ۱۳۷۵ آغاز و در سال ۱۳۷۹ پایان یافت.

در سال ۱۳۷۵ برای ارتقا از مرتبه‌ی دانشیاری به مرتبه‌ی استادی تشکیل پرونده دادم و در سال ۱۳۷۶ به مرتبه استادی ارتقا یافتم.

پس از کناره‌گیری از پست ریاست دانشکده تربیت دبیر در شهریور ۱۳۷۶ که همزمان با آغاز دولت اصلاحات بود، فقط به کار تدریس و تحقیق مشغول بودم تا اینکه در تاریخ ۷۷/۹/۱۰ برای بار دوم به ریاست دانشکده کشاورزی منصوب شدم و در این پست تا تاریخ ۱۳۸۱/۱/۲۳ ادای وظیفه نمودم. در این دوره علاوه بر تجهیز آزمایشگاه‌ها و خرید وسایل و دستگاه‌های مدرن مورد نیاز، سیم‌کشی دانشکده و اتاق اساتید برای استفاده از اینترنت، آوردن ۶ خط تلفن مستقیم به دانشکده، ایجاد دو مرکز رایانه (یکی برای دانشجویان کارشناسی و دیگری برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی)، اخذ مجوز برای دوره دکتری زراعت، ایجاد فضای آموزشی بیشتر برای گروه‌های آموزشی، اداره‌ی آموزش دانشکده و دفتر علمی مجله کشاورزی و... دو کار اساسی انجام شد: یکی شروع ساختمان آزمایشگاه هیدرولیک تحقیقاتی و دیگری ادغام گروه‌های آموزشی آبیاری و زهکشی دانشکده کشاورزی و گروه آبیاری و زهکشی مجتمع آموزشی رامین بود. ساختمان آزمایشگاه هیدرولیک تحقیقاتی به همت و حمایت مالی مدیر عامل توانای سازمان آب و برق خوزستان جناب آقای مهندس محمدرضا شمسایی شروع و به اتمام رسید.

و اما ادغام گروه‌های آموزشی آبیاری و زهکشی دو واحد آموزشی منجر به ایجاد دانشکده مهندسی علوم آب که یکی از دانشکده‌های فعال و موفق دانشگاه شهید چمران در سطح کشور است، شد.

پس از فراهم کردن مقدمات در گروه آموزشی آبیاری و زهکشی و مکاتبات لازم، در یکی از جلسات شورای دانشگاه در سال ۱۳۸۰ ضرورت ایجاد دانشکده مهندسی علوم آب را شرح دادم و در آن جلسه شورا با تشکیل آن موافقت گردید. دانشکده مهندسی علوم آب یکی از دانشکده‌های فعال در امور آموزشی و پژوهشی دانشگاه شهید چمران اهواز است.

شرکت نصر میثاق وابسته به رزمندگان و جانبازان، شرکت پیمانکاری است که پس از پایان جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق به منظور ایجاد شغل برای رزمندگان و جانبازان جنگ با استفاده از امکانات و تجهیزات باقیمانده از جنگ تشکیل شد. در ابتدا این شرکت تا سال ۱۳۶۸ دولتی بود و پس از آن به رزمندگان و جانبازان واگذار

گردید. اینجانب از اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۹ به مدت ۷ سال و ۶ ماه تا آبان ماه ۱۳۸۶ عضو هیئت مدیره آن شرکت بودم. در این مدت به طور مستمر با شرکت در جلسات هیئت مدیره و بر حسب مورد بازدید از پروژه‌های در حال اجرا و اظهار نظرها ادای دین نمودم. مدیر عامل شرکت مذکور برای ارتقا رتبه‌بندی شرکت از امتیازات علمی اینجانب استفاده حداکثری نمود. هم‌زمان با واگذاری شرکت به اعضا در آبان ماه ۱۳۸۶ عذر من از عضویت در هیئت مدیره‌ی شرکت خواسته شد، زیرا معتقد بودند که اینجانب شرایط رزمندگی و یا جانبازی را به‌عنوان سهام‌دار شرکت ندارم. در اینجا بود که واقعا حقارت و بی‌حرمتی برای علم را احساس نمودم. راستی چگونه از امتیازات تجربی و علمی معلمی سالخورده با آن همه تلاش در سنگر علم و دانش و در پشت جبهه‌های جنگ، استفاده ابزاری و مقطعی برای پیشرفت شرکتی وارفته و سردرگم (در ابتدای کار) و ارتقا رتبه‌ی آن، نمود ولی آن معلم لیاقت سهام‌دار شدن در آن شرکت را که اموالش از بیت‌المال است، ندارد.

پس از ریاست دانشکده کشاورزی در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۲۳، از همان تاریخ به مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه منصوب شدم. و در این پست تا تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۴ خدمت نمودم. هم‌زمان با مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه قائم مقام معاون آموزشی دانشگاه نیز بودم.

در اردیبهشت سال ۱۳۸۱ به‌عنوان استاد نمونه کشوری سال ۸۰ از دانشگاه شهید چمران اهواز انتخاب شدم. برای استاد نمونه شدن باید من حیث المجموع از کلیه فعالیت‌های اجتماعی، آموزشی، پژوهشی و مدیریتی حداقل امتیازات لازم کسب گردد. اینجانب پرونده ای که حاوی کلیه مدارک لازم برای نمونه شدن بود تشکیل دادم و آن پرونده از طریق دانشکده مهندسی به مدیریت دانشگاه ارسال گردید. مدیریت دانشگاه پرونده اینجانب را همراه با پرونده‌های افراد واجد شرایط دیگر پس از بررسی‌های لازم به وزارت علوم ارسال نمود. در وزارتخانه کمیته بررسی پرونده‌ها پس از بررسی‌های لازم اینجانب را به‌عنوان استاد نمونه کشوری از دانشگاه شهید چمران در سال ۱۳۸۰ انتخاب نمود.

واحد تحصیلات تکمیلی واحد نوپایی بود و فاقد امکانات لازم به‌ویژه نیروی انسانی کاردان و تجهیزات لازم بود. خدراشکر تا حدود امکانات نواقص به تدریج حل نسبی شد. در آن مقطع حدود ۷۰ نفر از دانشجویان دوره‌های دکتری در سطح دانشگاه به علت نداشتن حداقل نمره قبولی زبان انگلیسی برای ورود به دوره، بلا تکلیف بودند. معلوم نبود امور تحصیلات تکمیلی مانند امور فارغ‌التحصیلی دانشجویان در کجا و زیر نظر

چه مدیریتی باید صورت گیرد، آیا باید در واحد تحصیلات تکمیلی و یا در اداره‌ی آموزش دانشگاه همراه با دانشجویان کارشناسی بررسی و انجام شود. پس از تشکیل چندین جلسه بحث و گفتگو شورای تحصیلات تکمیلی با برگزاری آزمون زبان انگلیسی در دانشگاه زیر نظر مدیریت تحصیلات تکمیلی موافقت شد و بدین ترتیب مشکل زبان دانشجویان دکتری به تدریج حل گردید. انجام امور فارغ‌التحصیلی دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی هم رسماً به مدیریت تحصیلات تکمیلی واگذار گردید. در مدتی که در پست مدیریت تحصیلات تکمیلی بودم، سالانه و در زمان مقرر، کنکور امتحانات ورودی به دوره‌های دکتری در دانشگاه چمران یک‌جا برگزار شد. اوراق امتحان زیر نظر مستقیم مدیریت تحصیلات تکمیلی تصحیح و نتیجه‌گیری می‌شد. در سال ۱۳۸۲ یک سالن برای جلسات شورای تحصیلات تکمیلی که هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شد، با امکانات لازم برای استفاده آماده گردید.

پس از شروع به کار دولت نهم، در تاریخ ۱۳۸۴/۱۰/۴، از پست مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه به کنار رفتم و از آن تاریخ به بعد تا تاریخ شروع بازنشستگی (۱۳۸۹/۵/۱) به تدریس و تحقیق و نوشتن کتاب همت گماشتم. علاوه بر فعالیت‌های آموزشی و علمی در این دوره به عنوان عضو در هیئت ممیز دانشگاه تا شهریور ۱۳۸۸، نماینده رئیس دانشگاه در شورای دانشگاه از تاریخ اسفند ۸۶ تا مرداد ۸۹، عضو کمیسیون دایمی هیات امنای منطقه جنوب غرب از خرداد ۸۶ تا خرداد ۸۸، عضو شورای نظارت و ارزیابی دانشگاه از خرداد ۸۶ تا آذر ۸۹، عضو هیئت نظارت و ارزیابی آموزش عالی استان خوزستان از آبان ۸۶ تا آذر ۸۹ و... خدمتگذار دانشگاه و دانشگاهیان بودم. در فاصله‌ی زمانی سالهای ۸۴ تا ۸۹ چهار جلد کتاب علمی در زمینه‌های هیدرولیک به چاپ رساندم. در مهرماه سال ۱۳۸۷ به علت عارضه‌ی قلبی در بیمارستان پارس تهران عمل قلب باز نمودم و از آن تاریخ به بعد تحت کنترل پزشکی و رژیم غذایی هستم.

در اوایل سال ۱۳۷۹ از من با مرتبه علمی استادی برای راه‌اندازی دوره کارشناسی ارشد در مهندسی آب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر دعوت به عمل آمد. با قبول این دعوت همکاری خود را با این دانشگاه به عنوان استاد نیمه وقت از مهرماه ۱۳۷۹ آغاز نمودم. گفتنی است که قبلاً یعنی زمانی که سرهنگ حجازی مسئولیت اداره‌ی دانشگاه‌های آزاد منطقه ۶ یعنی خوزستان و مناطق مجاور را برعهده داشت از من برای همکاری و گرفتن مسئولیت (رئیس واحد اهواز و یا علوم تحقیقات اهواز) و تدریس به جد دعوت شده بود،



اما به علت مشغله زیاد و نداشتن وقت، هیچ‌گاه زیر بار مسئولیت‌های پیشنهادی ایشان نرفتم. همکاری با دانشگاه آزاد واحد شوشتر را به‌راحتی پذیرفتم، زیرا از زمان دوره دانشجویی در آمریکا آموخته بودم و به این‌ها رسیده بودم که باید به شهر زادگاهم، به شهری که در آن تحصیلات دوره‌های ابتدائی و متوسطه را به‌پایان رسانده‌ام و شغل معلمی را از آنجا آغاز نموده‌ام، ادای دین و خدمت نمایم. شوشتر شهر باستانی و قدیمی با تاریخ شگفتی است، اما در مقایسه با شهرهای همجوار خود آنطور که باید و شاید پیشرفت نکرده است. راستی چرا؟

هنگامی که همکاری خود را با دانشگاه آزاد شوشتر شروع کردم، این واحد دانشگاهی فاقد دوره‌های تحصیلات تکمیلی بود و من به مدت ۳ سال در سطح دوره کارشناسی، دروس هیدرولیک، بناهای آبی و آب‌های زیرزمینی را تدریس نمودم. در مدت این ۳ سال با جذب نیروهای مدرس دیگر و فراهم کردن مقدمات نسبت به گرفتن مجوز برای دوره‌های کارشناسی ارشد در زمینه مهندسی آب اقدام شد و خوشبختانه تلاش همگان و اینجانب در اخذ مجوز و راه‌اندازی دوره به نتیجه رسید. از سال تحصیلی ۱۳۸۱-۱۳۸۰ دوره کارشناسی ارشد در گرایش مهندسی علوم آب عملاً زیر نظر مدیریت دانشکده کشاورزی به راه افتاد و دانشجو پذیرفت. اینجانب تدریس دروس هیدرو دینامیک و هیدرولیک پیشرفته در این دوره و دوره‌های بعد را برعهده گرفتم و تدریس دروس کارشناسی را به دیگران واگذار نمودم. به موازات شروع دوره با مشاورت‌های اینجانب مسئولین دانشگاه به دعوت از اساتید مجرب برای تدریس دروس و نیز بورسیه کردن دانشجویان دوره‌های دکتری در دانشگاه‌های دیگر کشور به منظور تامین نیروی علمی آینده‌ی دانشگاه همت گماشتند. نتیجه این تلاش‌ها و آینده‌نگریها، خودکفایی دانشگاه آزاد شوشتر از حیث نیروی جوان علمی برای تدریس در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری در زمان کنونی و تشکیل دانشکده مهندسی علوم آب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر می‌باشد. دانشکده مهندسی علوم آب در سال ۱۳۸۰... شکل گرفت و تمام رشته‌های کارشناسی ارشد گرایش آب یک جا در این دانشکده جمع شدند. من نیز پس از بازنشستگی عضو هیات علمی تمام وقت این دانشکده شدم. همچنین از شهریور ماه ۱۳۸۹ با حکم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برای یک دوره ۴ساله، به عضویت هیات امنای استان خوزستان زیر مجموعه‌ی هیات امنای دانشگاه آزاد اسلامی منصوب شدم. از سال ۱۳۹۰ دانشکده مهندسی علوم آب با داشتن هیئت علمی کافی پیگیری اخذ مجوز برای راه‌اندازی دوره دکتری آب را آغاز نمود.

خوشبختانه پس از تلاش همگان مجوز شروع دوره صادر و در ابتدای سال تحصیلی ۱۳۹۳-۱۳۹۴ دانشجویان اولین دوره دکتری مهندسی آب ثبت نام و شروع به تحصیل نمودند.

از شروع دوره بازنشستگی تا کنون همکاری حداقلی خود را با دانشگاه شهید چمران حفظ نموده‌ام. هر نیم سال تحصیلی یک درس دوره‌ی کارشناسی ارشد و یا دکتری را به صورت حق‌التدریسی تدریس می‌نمایم. به عنوان استاد راهنمای مشترک در هدایت بعضی از پایان‌نامه‌ها و یا به عنوان داور در جلسات دفاعیه دانشجویان دکتری مشارکت و همکاری می‌کنم. چهار جلد کتاب در زمینه‌های آبیاری سطحی، هیدرولیک، سیالات و حرکت آب در خاک در دست تهیه دارم. از خدای بزرگ مسئلت دارم فرصت دهد تا چاپ و انتشار این کتب را به پایان برسانم.